

برای همسرم فر با صفری نژاد

توفان گرفته، هرچه پرنده ست مُرده ست.

تنها به جبر گردشِ گردون

باد این پرنده را به دامن ا ن کوه آورده ست.

کوهی فروکش ده چهره در ابر بی خبر از سرنوشت خو ش

تنپوش کوه

از تندبارش ابری که پ شتر افسرد،

ص قل خورده ست.

پرنده گوشه ی سنگتخته ی صافی گرفته می لرزد

(مباد لحظه ی افتادن از فراز جهان به دره ی مرگ.

بارها نگاه کرده پ ش تر

به پا ز و چرخش برگ)

پرنده مثل نوزادی

چسب ده به دامن کوه.

باری،

بس است وصفِ ک پرندہ ی لرزان

ک نقطہ بر تنِ کوه.

کوهی تو در برابرِ تندرا!

من:

آن پرندہ کہ گفتیم.

ک قطرہ اشکِ تو کافی ست

تا بہ درہ بُ گفتیم. /

-----

